

رسول پویان

فرهنگ جهالت

زند بر سینه ام گوید حوالدار
ضمیرم این مثل را کرد تکرار
نگفتم زیر تیغ ناز ابرو
به غیر جان و دل یار وفادار
تنور داغ هجرانم برافروخت
پر و بالم برید افکند در نار
نیابی در نهادم جز صداقت
یکی باشد مرا گفتار و کردار
ز فرهنگ جهالت شرمم آید
شدم از صورت افراط بیزار
به نام دین و با اسم خداوند
شده مجرم، شده دلال بازار
برد حلقوم پاک نسل انسان
کند جسم لطیف زن سنگسار
ببزد دست مظلوم نگون بخت
کُشد مردان را در زیر دیوار
بریزد آبروی ذات انسان
به زیر دره و شلاق و تلوار
مهار اشتران بندد بر خر
کند عقل و هنر را نیز افسار
عجب بر تارک ممبر نشیند
دروغ و حيله باشد متن گفتار
بسان تیره شبها قیرگون است
تمام قلب و چشم و ذهن و افکار
به مثل بردگان در گوش دارد
طلایین حلقه رویای مکار

به زهر آگین تیغ کینه دایم
کند جسم و روان خلق افکار
بود در خانهٔ مصنُون انسان
بدتر از غُندل و از گُزدم و مار
بجای عطر مُشک و عنبر و گل
بپاشاند اسید و لاشه و خار
حکیمان را کند از شهر بیرون
کُشد پیرو جوان و طفل بیمار
بود در سینه دل خارا تراز سنگ
ندانند عاشقی و ارزش یار
کند تخریب فرهنگ و تمدن
کند معدوم هر چه هست آثار
زند آتش بر بنیاد هستی
به عنوان جهاد و جنگ و ایثار
ز راز عالم و آدم چه داند
به غیر تیغ خون آلود و کشتار
نگیرد هیچ جا در قلب مردم
اگر چه می‌دهد دالر و کدالر
به قول حافظ شیراز ای دل
مگو با مدعی هرگز اسرار
به نوک خنجر خونین بنوشت
بسوزانم به نور عشق طومار

2015/12/13